



<http://www.arianafghanistan.com>



۲۰۱۸/۰۹/۲۲

دوکتور محمد اکبر یوسفی

## ملت و ملت گرایی در اروپا و تأثیرات آن بر افغانستان!

( قسمت نهم )

یادداشت: تحریر این قسمت، از سلسله مقالات بتاریخ ۲۰۱۱/۰۷/۰۱ انجام یافته و در همان سال نشر شده است، حال پس از اصلاح اشتباهات ممکن تاپیی، و رفع سکتگی های احتمالی، تذکر های تکمیلی، لازم نیز صورت گرفته است، که ممکن بر حجم بعضی از قسمت ها، اضافه شده باشد، متبافی متن تا حدی بدون تغییر، دوباره، به آدرس «آریانا افغانستان آنلاین»، جهت نشر مکرر این سلسله مطالب، ارسال شده است.

همان طوری که در قسمت های قبلی، از پروسه تجدد (مدرنیزم) در اروپا تذکار یافته است، بار دیگر با تأکید یادآور می شویم، که در ساحات زیادی از حیات "عنعنوی" در اروپا، تحولات بنیادی، در شرایط "انقلاب صنعتی" رخ داده است. تجدد را در آنوقت بمعنی دوباره احیاء و نوآوری می دانسته اند. در زبان آنها، اصطلاح "رنسانس" (Renaissance) را در قرن ۱۹ اختراع نموده اند، تا آنچه را که در عصر کلتور اروپائی ها، عمدتاً در قرن ۱۵ و قرن ۱۶ پدیدار شده بود، واضح سازند. تلاش هایی هم صورت گرفته است، تا دست آورد های کلتوری "یونانی ها" و "رومی های" قرون "اوسطی" را، دوباره احیاء کنند.

"روشنگری" های فیلسوف ها و دانشمندان در قرن هژده، که به پیروزی انقلاب "فرانسه" انجامیده است، ممکن بوده است، تا روشنگری و "مدرنیزم" هم چنان راه حکومتداری را بر مبنای اصول "سیکیولاریزم" هموار سازد. پیروی "سیکیولاریزم" را، "بیندیکت اندرسن"، نتیجه "باطل" ثابت ساختن تصور، کلیساها در رابطه با "جنت"، دانسته است، که از حاکمیت و قدرت سیاسی "کلیساها" در دولت کاسته می شود. از دید فلسفی "تجدد و روشنگری"، با هم مطابقت کامل داشته است. در یک مرحله معین، در افغانستان، یعنی بعد از استرداد استقلال افغانستان، هم چنان تمایلات و حرکات بسوی "تجدد" محسوس بوده است، که حکایات آن برای نسل ما، شنوانده شده است. استقلال و آزادی یک افتخار و سربلندی است، نسل های بعدی، مبارزات آزادی خواهان و کسانی را که در راه کسب آن، جان داده اند، فراموش نمی کنند و در خاطره ها، بطور دوامدار باقی می ماند. بدست آوردن استقلال سرور و شادمانی ببار می آورد و انسان و همه اتباع یک دولت را صاحب هویت، روحیه و شخصیت مستقل می سازد. مبارزه برای استقلال بطور دائمی ضروری است. اگر احياناً یک ملت، "آزادی دست یافته" را از دست دهد، چنین یک حالت، افتخار آزادی قبلی را بی قدر ساخته، فراموش می گردد. این یک نعمت و یک اساس مهم برای زندگی فردی و اجتماعی است. اما حفظ آن هم حیاتی است. امیر افغانستان، بعد از استرداد استقلال کشور، در سال ۱۹۱۹م، "ریفرم" های معینی را، براه می اندازد، که بعضاً اصطلاح "تجدد" هم، شنیده می شده است. در سال ۱۹۲۴م با "جمهوری وایمر" آلمان قرارداد کلتوری عقد می گردد، و شرکت های آلمانی بکشور دعوت می شوند، تا در کابل نمایندگی های آنها را افتتاح کنند. در سال ۱۹۲۶م، لقب "امیر"، به "پادشاه" تعویض می گردد. هدف اصلی دقیق توضیح نشده است. دولت احمد شاه درانی را دولت "پادشاهی" یاد کرده اند، که تأسیس آنرا با "جرگه" اقوام گزارش داده اند. "وارتان گریگوریان" در باره " "امیر عبدالرحمن خان" که از او به عنوان "امیر آهین" یاد کرده است، اشاراتی داشته است، که با لقب "امیر"، گویا "امیر عبدالرحمن خان"، تغیر موقف در مقایسه با "احمد شاه ابدالی" داشته است. او می نویسد: «با یک انحراف تیز و زیرکانه از یک خیال و مفهوم سابق، که گفته می شد، قدرت پادشاه از جرگه اقوام افغان استخراج گردیده است، عبدالرحمن توجیه و دلیل آوری مذهبی را پیش می کشد و می گوید که در نتیجه التماس خودش از دربار خدا، بمقام زمامداری رسیده و مفهوم خواست خدائی را حق پادشاه دانسته است» (گریگوریان، ص ۱۳۰، ترجمه از متن انگلیسی). در رابطه با اختلافاتی که در بین "هوادران شاه امان

الله" و "سپهسالار سردار محمد نادر خان" (بعداً "علیحضرت محمد نادر شاه" محسوس است، ممکن یکی هم رقابت ها، بر سر تاج و تخت سلطنت بوده باشد، که "دوپری" در رابطه با موضوع سلطنت میراثی، "محمد نادر خان" رادر جمله کسانی می دانسته است، که از طریق مادر "خون شریک" با خاندان "احمد شاه درانی"، دانسته و بدین ترتیب در رگ های خود، "خون پادشاهی" می شناخته است، که چنین ادعا، در زمان "پادشاهی های قلمروی" از احتمال خارج بوده نمی تواند. در چنین وضعیت و وقوع حوادث خونین قبلی، "پادشاه" جوان، در سال ۱۹۲۸ م سفر "شش ماهه" به خارج از کشور، عمدتاً در اروپا، انجام می دهند، که قبل از آن، طوری که "شپیگل" می نویسد، هیچ یک پادشاه و زمامدار کابل، به چنین اقدام جرات نموده است. یکی از عواملی که در آلمان، از پادشاه افغانستان، استقبال پر شکوه صورت گرفته است، عمدتاً در آن نهفته بوده است، که کشور آلمان در مدت ده سال بعد از ختم جنگ "اول جهانی"، که در کنفرانس "ورسای" (Versailles) محکوم گردیده بود، این اولین رئیس یا شخصیت اول یک دولت خارجی بوده است، که "جمهوری وایمر" از آن مهمانداری می نموده است، بقول گزارشگر، بر طبق پروتوکول "شاهانه"، از موتر "سر باز"، حامل "هیندنبورگ، شاه امان الله ملکه و ثریا"، مورد پذیرائی گرم مردم آلمان، قرار گرفته اند. با این پذیرائی، برای مردم و رهبران کشور آلمان، احساسی احیاء شده است، که این کشور، دوباره در حلقه ملل شامل شده است، پس از ختم سفر، "مهمان معتبر" در کشورش، درگیر "بحران" گردیده است. در نتیجه "ریفرم های" نام نهاد، مطابق نمونه های غربی، که در تحت مفهوم "تجدد" عنوان داده شده بود، توسط حلقات "عنعنوی" و متنفذین "عقبگرا" بشکست روبرو گردیده است. در باره عوامل اصلی این شکست، تا اکنون بطور کامل، آنطوری که لازم بوده است، بررسی علمی جامع و کامل صورت نگرفته است. تا اکنون ممکن بدرستی متوجه نه شده باشیم، که بنابر چه دلیل، بجای لقب "امیر"، لقب "شاه" تعیین شده است. وقایع تاریخی الی امروز ثابت می سازد، که "راسیزم نژادی" و "راسیزم مذهبی" هم موانع اصلی را، در امر "روشنگری" در افغانستان ایجاد نموده است، و پروسه "ملت سازی" و انکشافات ضروری بسوی حکومتداری را هم چنان، بر اساس "سیکیولاریزم"، با مشکلات روبرو ساخته است، که تا امروز ادامه دارد.

نقش بزرگی را در پروسه "روشنگری" در غرب، "ایمانویل کانت"، فیلسوف آلمانی در پادشاهی مطلقه "پرویس"، ایفاء نموده است، که شهرت "فیلسوف آزادی، انسانیت، و وجدان" را کسب نموده و پس از مرگش علاوه از آنکه سپاس مردم خود را، از آموزش های رهنمودی او، برای همیشه کمائی کرده است، مسبب افتخار کشور و زادگاه خود، در تمام دنیا و بخصوص در جهان غرب شده است.

در تاریخ دولت ها و حاکمیت ها، در تحت تأثیر کلتور و فرهنگ اختصاصی هر یک از جوامع، به انواع مختلف تقدیر و تحسین از اتباع آنان که از خود مؤفقت هایی بنفع جامعه و سیستم سیاسی نشان داده اند، بعمل آورده اند. "انتونی سمیت"، از یک رویداد تاریخی، حکایتی را بازگو نموده است، که از آن، تعریفی را هم در رابطه با "ناسیونالیزم" استخراج شده است. موضوع را در مقدمه کتابش، چنین بیان می کند:

«زمانی که "بینجامین ویست" بر رسامی اثر خود، بخاطر تجلیل از مرگ "جنرال وولفی" در سال ۱۷۷۰ م کار می کرد، "اسقف اعظم دروموند" و "سر جوشووا راینولد" بیدارش آمده اند، و به "ویست" هوشدار می دهند، که صحنه مرگ "ولفی" را رسم نکند، تا زمانی که او یک لباس قدیمی مناسب حال او را تهیه نکرده باشد، که بیشتر با عظمت او مناسب باشد... موضوع اینست که، پارچه لباس جنگ، "مُدرن" باشد. درین باره از جانب "ویست" گفته شدیم، که بحواب گفته است: موضوعی که برای بزرگداشت، نامزد می باشد، بتاریخ ۱۳ سپتمبر ۱۷۵۸ م [در حقیقت ۱۷۵۹ م] واقع شده است، آنهم در چنان یک منطقه، درین دنیا رخ داده است که برای "یونانی" ها و "زمن ها" نا آشنا است، و هم در یک وقفه زمانی، که در چنین ملت ها، هیچ لباس خاص دیگر، هم وجود نداشته است. مضمونی را که من باید نمایش دهم، فتح یک ولایت بزرگ امریکا توسط قوای برتانیه است... حال اگر، بجای "فکت های" این معامله، افسانه های "کلاسیک" جعلی و خیالی را بنمایش بگذارم، پس نسل های آینده از من، چه تصویری خواهند داشت. "نیشنلیزم" (ملت گرایی)، بر اساس درک "ویست"، خصوصیت انحصاری باستانی نیست و هم قهرمانی در قربانی خودی برای کشور کدام کسی نیست...» (اثر انتونی سمیت، از پیشگفتار کتاب، ترجمه از متن انگلیسی)

از آنجائی که "ملت" و "ملت گرایی" نخست، از اروپا تحت مطالعه قرار گرفته است، نباید تصور چنین باشد، که گویا اروپا، در طول تاریخ آنزمان، فارغ از اختلافات بوده باشد. اما آنچه بر اوضاع سیاسی جهان و اروپا، اثرات مشهود داشته است، همانا "انقلاب فرانسه" و هم "انقلاب اکتوبر" بوده است، که دومی در وقفه قریب ۲۰ سال، پس از جنگ اول جهانی، که در تحت نفوذ آیدیاولوژی "ناسیونالیستی" غرب،

براه افتاده بود، و در تحت نام "آیدیالوژی" با مهر طبقاتی، سیستم سیاسی کاملاً جدیدی بوجود آمد، طوری که در جهان، دو سیستم متضاد را در برابر همدیگر با جهتگیری متخاصم، برقرار ساخت.

همه تأثیرات منفی، بر انکشافات افغانستان، که در طی مدت زمان قریب دو قرن می توان یاد کرد، همانا دولت های به اصطلاح ملی اروپا است که در صدر همه درینجا از، استعمارگران انگلیسی می توان یاد کرد، که در طی مدت ۸۰ سال، سه جنگ تجاوزگرانه را، علیه مردم افغانستان برانداخته است. قرن هژده، نوزده و قرن بیست و حال در دهه دوم قرن بیست و یک، کشور، در واقعیت امر در همه جهات، با موانع و دشواری بغرنج روبرو بوده و می باشد. موازی با این جنگ ها طبیعتاً رقابت های قدرت های استعماری در جامعه ما، تخم نفاق و بی اعتمادی را نیز کشت نموده اند. تا زمانی که پادشاهان درانی، الی زمان شاه شجاع، با روحانیون مذهبی روابط نزدیک داشته اند، نحوه حکمرانی آن پادشاهان، خیلی شباهت با نحوه تعاملات پادشاهان مغل و ایرانی داشته است. با کمی تفاوت از آنکه ایران صفوی به عنوان مثال در پی بنیادگذاری «دولت شیعه» و امپراتوران مغل مدعی بر پیروی از مذهب "سنی" بوده اند. با توجه با امکانات ارتباطات و «کمیونیکیشن» در آزمون، چنین بر می آید که فعالیت های دولت ها تا آزمون، بیشتر می توانسته است در حیطه مناسبات با کشور های اسلامی و کشورهای همجوار درین قاره، آنهم بطور محدود برقرار گردد.

دوران نمو و رشد فرهنگ در زمان نفوذ دین و مذهب اسلام، بدون شک در جوامع ما، تا زمانه های طولانی، شگوفایی و همآهنگی و بخصوص همزیستی مسالمت آمیز را در بین جوامع اسلامی گواهی می دهد. با بروز حالات ضعف و رکود در جوامع اسلامی از یکطرف و رشد سریع در جوامع غربی، پس از انقلاب فرانسه روز تا روز انکشافات و تمایلات نا مطلوب، در جوامع اسلامی نیز، رونما گردیده است که همه را از کاروان زندگی به عقب انداخته است.

نویسنده، با برداشتی که از مقایسه کوتاه از انکشافات قرون، در به اصطلاح جهان اسلام و غیر از آن، بخصوص در سمت غرب می بیند، دو نوع فشار و موانع حدس می زند که ممکن، در عقمانی آنها، سهم داشته بوده باشد. یکی فعالیت های علنی و مخفی، برخی از کشورهای غربی که با رشد روز افزون نیروی اقتصادی و پیشرفت علمی - تخنیکی، قدم های سریع صنعتی نیز بر می داشته اند، و در پیشاپیش همه، استعمار برتانیه شمرده می شود و فشار دیگر هم که نه کمتر اثرات منفی از خود بجا گذاشته است، همانا بنیاد گرایی افراطی روحانیون اسلامی و پافشاری آنها بر داشتن انحصار بر محتوای "کتاب مقدس"، یعنی "قرآن شریف" است.

فعالیت ها و دلچسپی های روحانیون اسلامی را در جوامع اسلامی، منجمله در افغانستان باید در هر مرحله با در نظر داشت عوامل مربوط تاریخی، با دقت لازم دید. البته در همه ادوار، نقش روحانیون در نظم اجتماعی و تطبیق عدالت اجتماعی منفی نبوده است. از جانب دیگر همه روحانیون دارای نظرات و موقف کاملاً واحد هم به هیچصورت نبوده اند. نیروهای ضد استعمار را باید از کتگوری آنانی که احتمالاً با جبهه دشمن فعال بوده اند، جدا دید. مراحل هم وجود داشته است که بخش های معین علوم، چون ریاضی، طب و بخش های مختلف هنر و غیره در زمان سلطنت های اسلامی رشد نموده است. کلتور، که مذهب هم شامل آنست، فضای صلح و آرامش را در زندگی بوجود آورده می تواند، بشرط آنکه ادیان و تصورات زندگی کلتوری و فرهنگی آنها، به سیاست سروکار نداشته باشد. زیرا زندگی در یک اجتماع کلتوری، جبری نیست. موضوعات اخلاقی و سایر ارزش ها، برای زندگی اجتماعی پیرو هر دین و مذهب، از اهمیت برخوردار است.

در قسمت های قبلی و بخصوص در دوران مغل، در ترجمه مطلب « جنبش مردمی روشانی و نمایش آن در ادبیات افغانی » می توان دید که تمام مناقشات، در بین جوامع اسلامی، سلطنت مغل، تشکل های نسبتاً جوان فیودالی پشتونی، تشکل های قبیلوی متمایل با طرز زندگی اشتراکی که بنام پیروان « روشن » نیز یاد می شده اند، چگونه صورت پذیرفته است. آنچه بصراحت دیده می شود، در آزمون تضاد ها و اختلافات نژادی بمشاهده نمی رسیده است. در آنوقت حتماً کلمات « کل مؤمنین اخوة » در اتحاد و همآهنگی مردم، اثر بزرگتر داشته است. اما در پهلوی موجودیت "ایتنیهای" متعدد، "تندنس" در دو دولت ماحول جوامع افغانی یکی "بنیادگرایی اسلامی" (سنی) در امپراتوری "مغل" و دیگر آن، رژیم "صفوی" "شیعه" در ایران، تخم "راسیزم مذهبی" را درین منطق کاشته اند، که تا همین امروز، مسبب اصلی مصیبت ها در کشور ما، شمرده می شوند. رژیم "آخوندی" فعلی ایران را، مؤرخین، میراث خوار، همان "شیعیزم صفوی" می دانند، که با کسب نفوذ آنها، در افغانستان، ریشه های انواع مختلف "راسیزم" را، تمثیل می کنند. از جمله، می توان در جمله نمایندگان رسمی ایران یکی هم از، "حزب وحدت" که به "حساب شیعه" و هم با گروه های دیگری که خود آنها را زیر پوشش کلمه "اقلیت ها" جا زده اند، یاد کرد.

تجارب سالهای اخیر قرن بیست و منجمله، رژیم "آخوندی" ایران، تحت رهبری "خمینی"، بدترین شکلی از "حاکمیت دیکتاتوری" و مستبد جنگ طلب، مذهبی را نشان می دهند. "خمینی" با استفاده پوشش، از نام "الله" استفاده سوء دارد. او در سیاست از آن طوری استفاده سوء می نماید، که همه "احزاب" را "منع" و طبق دلخواه خودش، تنها یک حزب، "حزب الله" را تبلیغ می کنند و آنرا، خودش "حزب مستضعفین" مهر می زند. این "گروه" جنگ طلب، حال به همگان معلوم است، که نیازی به تفصیل معلومات نیست. اما نمایندگان آنها، بمثابة یک "قطب"، ضد "وحدت ملی" در کشور افغان ها، محسوب می گردند. در قطب مخالف آنها، همان بقایای دوران "مغل"، "بازماندگان" "اجنت های" انگلیسی شمرده می شوند، که هم چنان، با اعمال "راسیستی" آنها، مانع صلح و ثبات و تحکیم وحدت ملی، در کشور می گردند. نباید از نظر دور داشت، که این دو قطب، در حقیقت دارای وجوه مشترک اند. بهمان گونه که "ریفرم های شاه امان الله" که، "نهضت زنان" و "آزادی" زنان در پوشیدن "چادری" نیز شامل بوده است، با خصومت و دشمنی متنفذین و "روحانیون عقبگرا" روبرو گردیده است، در ایران هم چنان، "خمینی" و پیروان "شیعه" تحت فرمان او با "تساوی حقوق زن و مرد و با حق زنان در انتخابات، یعنی حق رأی مانند مردان، در ایران زمان شاه، به مخالفت پرداخته اند. دریجا باید توجه خوانندگان مذکور کرد، که کارکردگی های "پادشاهان"، همه نا درست نبوده است. ما امروز در کشور ما و در منطقه و جهان با چنین محافلی روبرو هستیم که شعار جنگ دائمی را در تحت نام "اسلام با کفر" بزبان می آورند. خلاصه اینکه عامل اصلی مانع صلح در کشور ما، همین حلقهات اند، که مذهب را "سیاسی" ساخته اند. در حالی که راه معقول زندگی پیران مذاهب مختلف با غیر مذهبیبون در دنیای متمدن، شناخته شده است.

در حال حاضر، قریب پنجمین سال بعد، فضای نا سالم در مناسبات بین وابستگان گروه های متنوع اجتماعی کشورما، بشمول محافل و حلقهات «سیاسی» و منجمله در اجتماعات مهاجرین نیز محسوس است. مسایل لسانی، بخصوص موضوع اسکان کوچی ها، خاصتاً پشتون ها که در ادوار مختلف از جانب رژیم های گذشته، در برخی از نقاط کشور صورت گرفته است، از جانب چهره های مشکوک، احتمالاً نژاد پرست، زیاد دامن زده می شود. شواهد زیادی در دست است، که حلقهات شناخته شده، از عدم آگاهی درست، برخی از هموطنان ما، در رابطه با تاریخ انکشافات اجتماعی-اقتصادی گروه های متنوع «ایتنی»، در جهت تحریک تمایلات نژادی، الی سرحد احساس دشمنی، کار می گیرند.

طوری که بارها تذکر بعمل آمده است که جامعه کنونی کشور ما «کنثر الایتنی» است، این ترکیبی است که تازه بوجود نیامده است، محصول پروسه طولانی تاریخی شمرده می شود، از نگاه فرهنگی، می تواند شباهت با «ابلیاز» فلزی داشته باشد که بعضاً دانشمندان آن بخش علوم، از ارتقای «درجه سختی» پدیده ترکیبی نام می برند. تفاوت های «ایتنی»، کلتور و فرهنگ، منطقاً بمثابة منبع نفاق و اختلاف بوده نمی تواند، اما تا زمانی که پیروان نظریات بیولوژیکی، سمت "نژاد پرستان" نوع «فاشیستی» در جامعه بشری در کار باشند، بروز چنین حرکات ضد ترقی و ضد انسانی ممکن است.

وقتی به گذشته های دور تاریخی دیده شود، انسانهای مسکون درین سرزمین، قسماً در تحت تأثیر پیوند های خونی در مناطق معینی به زندگی خویش ادامه داده، فعالیت های اقتصادی در حیات آنها، نقش مهم داشته است. البته تا همین اکنون در برخی از مناطق دور افتاده و بخصوص در مناطق کوهستانی، حیات اقتصادی مردم با ترکیبی از مشغولیت زراعتی و تربیت حیوانات «سبک پا»، چون بز و گوسفند، بیشتر بمشاهده می رسد. آنچه در حیات روزمره و انکشاف اقتصادی-اجتماعی از اهمیت فوق العاده بر خورداری باشد، اینست که سؤال شود، که این اجتماعات، چگونه سازماندهی را پذیرفته اند و مسئله حقوق و عدالت را خود در اجتماعات خویش به چه ترتیب تطبیق نموده و می نمایند. اینرا هم نباید از نظر دور داشت، که جوامع اولی، یا اجتماعات با روابط قبیلوی، قبل از تشکیل دولت، برای خود قلمرو هائی را تحت کنترل داشته اند که دارای ریشه عمیق تاریخی بوده و تا اکنون هم در برخی از نقاط کشور ما افغانستان و محول آن بمشاهده میرسد. همین پدیده در کشور ها و قاره های دیگر جهان امروزی نیز دیده می شود.

آنچه در نوشته ها، بعضاً دیده می شود، بسیاری از فعالین و بخصوص برخی از سیاستمداران، اصطلاح قوم و قبیله را، درین مرحله غیر دقیق بکار می برند. طبیعی است که اگر، پنجمین سال قبل در بعضی از اجتماعات پشتونی، مناسبات اشتراک جمعی بر زمین وجود داشته است که در فوق از دوران «روشنائی ها» تذکر بعمل آمده است، معنی آنرا نداشته است، که چنین مناسبات در سراسر جمعیت های پشتونی همسان وجود داشته باشد. هدف نویسنده درین رابطه اینست که چنین گروه های اجتماعی، یا خود مفکوره ایجاد دولت را بحیث حیات مشترک اجتماعی، اختراع نموده اند که تمام جوانب را در بر می گیرد و آنرا رشد داده اند و یا اینکه توسط همچو سیستم اشغال و خواسته

و یا نا خواسته، در تحت حاکمیت ها در آمده اند. برخی از گروپ های موجود که بر اساس اسناد تاریخی، با قشون اشغالگر، از حلقات حاکم نظامی سیاسی گرفته الی، کتله های خدماتی، تجارتی و غیره جمعیت های ملکی، وارد این سرزمین شده اند، پس از آنکه، رژیم های اشغالگر سقوط نموده و یا از مناطق معین رانده شده اند، بقایا از خود بجا گذاشته اند. در صف آنها ممکن جمعیت هایی هم وجود داشته بوده باشند که از نگاه تاریخی در مرحله پیشرفته تر اجتماعی - اقتصادی قرار داشته اند و آشنائی کاملتر با حقوق جوامع طبقاتی و دولت های آنها از خود نشان می داده اند.

آنچه ذهن نویسنده را بخود مصروف می سازد، اینست که چه عوامل باعث شده بوده باشد که گروپهای اجتماعی و «اینتی هزاره» به عنوان مثال، در مناطق مرکزی با سطوح نسبتاً مرتفع متمرکز گردند. در یک گزارش یکی از کارمندان دولتی انگلیسی در نیم قاره هند آمده است که بابر نیز در باره مناطق مسکونی «هزاره» اشاراتی داشته است. لیکن تذکر می دهد که هیچوقت اقدامی برای کنترول آنها از خود نشان نداده است. در گزارش آمده است، زمانی که در یک «مارش» با قشون اش ازین منطقه در فصل زمستان عبور می نموده است، نزدیک بوده است که با همه قشون خودش گم شود. مسیر راه او را، «بیکاولنگ» و غوربند از طریق شبر، یاد کرده است. ولی در قرن گذشته در شهر ها نیز نواحی معینی را ایجاد نموده اند، جواب این سوال را تا بحال دریافت ننموده است.

نمونه های زیادی از فتوحات در تاریخ جهان ما دیده شده است، هر کدام به نوبه خود مراحل مختلف انکشاف فرهنگی و غیره را چه کوتاه و چه طویل سپری نموده است. در «فورماسیون های» دولتی گذشته، که نیازی به بحث ندارد، از نگاه حقوقی موضوع «ملکیت فردی» یا شخصی و همچنان مالکیت خصوصی بر وسایل تولید، نمونه های مالکیت جمعی و یا دولتی نیز در تاریخ تعریف و بمفهوم حقوقی در قرون منحبث یک اصل قبول شده درنظم اجتماعی فرهنگی پذیرفته شده است.

البته مناطقی هم در کشور ما وجود دارد که دارای خصوصیات معین محلی، مربوط خود آنها می باشند. مثلاً در مناطق اطراف سلسله کوه های «سلیمان» و یا اطراف دره خیبر اقوام معین پشتون اقامت داشته و دارند. در دامنه های کوه های «ارغستان»، گروپ های دیگری از پشتون ها، بسر می برند. بهمین ترتیب و قتی در هیلمند، فراه، نیمروز، هرات، میمنه و غیره مناطق دیده شود، ترکیب دیگری از اقوام، منجمله پشتونها، زندگی می نمایند که قبل از تأسیس دولت، توسط احمد شاه درانی، احمد شاه بابا، چه بطور کوچی و چه مسکون بسر می برده اند.

حال برای آنکه، برخی از هموطنان ما اگر احیاناً"، بیاد نداشته باشند، باید بیاد آنها آورده شود که همه گروپ های اجتماعی در کشور ما، یکباره در یک سازماندهی، گذار از یک مرحله تاریخی به مرحله تاریخی پیشرفته تر، نداشته اند. برخی از مناطق قبیلوی پشتون، غیر کوچی طوری که قبلاً تذکر رفته است، تا مدت های طولانی تر، روی زمین مشترک کار کرده اند که در چنین ساختار هم تفاوت های بی شمار وجود داشته است. ولی آنچه مؤرخین می نویسند، در قسمت های معینی از جمعیت های تاجیک، مناسبات طبقاتی و یا ملکیت های خصوصی، توسط رژیم های سلطنتی، قبل از اجتماعات پشتونی، تطبیق گردیده است. فقیر و غنی در بین اقوام تاجیک، مانند سائیرین، بعد از ایجاد دولت، تحت رهبری احمد شاه بابا، یا با آمدن آن، بروز ننموده است، بلکه در پروسه های طولانی قبلی بوجود آمده است. امروز هم آنده ای که قادر به انتقال میلیون ها دالر به خارج اند، مربوط هر گروپ «اینتی» ای که باشند، غم شکم گرسنه هموعان را، در کشور ندارند، اما برای فریب مردم از چنین منسوبیت نژادی، برای شهرت و به امید کسب نفوذ بیشتر، به تبلیغات عوامفریبی، نیز می پردازند.

بناء بدون آنکه روی سیاست رژیم های سلطنتی دو قرن اخیر، نویسنده موقف خود را روشن سازد که البته در آنصورت مطالعه دقیقتر انجام خواهد داد، از روی اسناد و وقایع تاریخی، یاد آور می شود که در وقفه های معین دول گذشته، در جابجا ساختن کوچی ها و یا احتمالاً از مناطق پر نفوس، اتباع را بصورت کتلوی، در ساحاتی جا بجا ساخته باشند که «ملکیت دولت» شمرده شده، پس از ایجاد امکان آبیاری و فراهم ساختن زمینه های زراعتی و مالداری، به ناقلین داده شده است. دولت ها از نگاه حقوقی اسناد، لازم ملکیت را به هم به افراد سپرده اند. در سائر نقاط دنیا، چنین حقوق، رسمی شناخته می شود. در همچو پروسه، ممکن است، گروپ های «اینتی» متنوع پهلوی هم قرار گرفته باشند، این امر برای "ملت سازی" و تحکیم قدرت دولتی، از جمله اوامر درست و سالم شمرده می شود. خوانندگان محترم شاید از حوادث ای که درگذشته در برابر خانواده های پشتون مهاجر که از پاکستان برگشته بودند واقف شده باشند. همین گروپ هموطن، حین نزدیک شدن به خانه ها و ملکیت های خویش، از جانب افراد "مسلح تنظیمی" که خود در حاکمیت وقت نیز سهیم بوده اند، مدت طولانی در یک احاطه، زندان مانند در محاصره گرفته شدند. همین هموطنان که اسناد ملکیت دراختیار داشته اند، از جانب افراد مسلح که ممکن مربوط

گروپ های ایتنی دیگری بوده باشند، بحیث مالک شناخته نمی شده اند. اظهارات چندی از جانب رهبران آنها، نمایانگر ضدیت، به ارتباط اجرائت "شاهان سابق" بوده است. رژیم، در برابر همچو حرکات نا مناسب غیر قانونی و ضد ملی، اقدامات سریع و لازم را از خود نشان نداده است. در حالی که چنین قدم های تاریخی در آن ادوار صرفنظر از آنکه چه کسی برداشته بوده باشد، از هرنگاه، مثبت بوده، به پروسه وحدت ملی و غنای هرچه بیشتر فرهنگ کشور اثرات مطلوب می گذارد. قبلاً هم تذکار یافته است که استعمار انگلیسی با چه طرق و در مطابقت با چگونه برنامه ها، حتی بکمک پادشاهان مغل در حوزه اطراف افغانستان، نفوذ نموده است. وقتی میراث "مغل" به "استعمار انگلیس" می رسد، استعمار انگلیس، با کمی تفاوت از سیاست "مغل"، در مناسبات با کشور و مردم ما، کار می گیرد، و آن اینکه، از رژیم

مجمع کتب تاریخ معاصر سیاست المان در شرق



"ایران" و "ملا های شیعه" در سیاست، نفاق افگنی و هم چنان، بعنوان خلق کننده مشکلات علیه حکومتی که می خواسته اند، حتی از "پیشرفت های غرب" بحیث سرمشق استفاده کنند، توسط "ملاها" مشکلات و موانع ایجاد می نموده اند. به این تصویر که در یک کتاب نشر شده است، و در مقاله یکی از نویسندگان افغان بکار رفته است، نظر اندازید.

در تاریخ قبل از قرن بیست، لحظات و مراحل مختلفی را می توان بیاد آورد، که قدرتمداران «پارسی» و «ایرانی»، چه به تنهایی و چه در پیوند های غارتگرانه با قدرت های بزرگ جهانی و منظوقی، علیه کشور ما، به مداخله و جنایات علیه مردم ما، عمل نموده اند. برجسته ترین اعمال خصمانه ایران را، درین مطلب به عنوان مثال از توطئه های مشترک درباریان ایران، با برتانیه استعماری علیه کشور ما افغانستان، یاد می کنیم. این همه حرکات خصمانه، در طول تاریخ، بمنابۀ سنگ

اندازی ها در مسیر انکشاف اجتماعی-اقتصادی، سیاسی و فرهنگی مستقل در کشور ما افغانستان شمرده می شود. بعبارت دیگر موانعی بوده است، که راه رشد و تکامل «پروسه» دولتی را در افغانستان دشوار ساخته است. دوران «صفوی ها» با تلاش های ایجاد دولت «شیعه» در «پارس»، «ایران» امروز، معروف است، که قبلاً هم ذکر شده است، البته توسعه آنرا هم، خارج از قلمرو آن در «پلان» داشته است. نمونه های «بارزی» از مقطع تاریخی هم در اینست، که تا امروز، از امکانات، آن تخم های قدیمی، در جهت، «برهم زدن» صلح و همزیستی برادرانه در بین اقوام مسکون افغانستان، کار می گیرند. امکانات فعلی رژیم «ملا ها» در ایران، که از مدرک «عواید سرشار تیل»، دست دراز به آنها داده شده است، بر فعالیت های شیطانی و استخباراتی آن، در منطقه و منجمله در افغانستان افزوده اند. در دوران حاکمیت دو امپراتوری «پارس» و «مغل» درین منطقه، سایه شوم غارتگرانه و ظالمانه، تحمیل جابرانه جزیه و مالیات را تاریخ بیاد دارد، که علیه مردمان سرزمین ما، براه افتاده بود.

متعاقباً در دوران پیشرفت «ناپولئون بنا پارت» فرانسوی در شمال افریقا و قسمتی از اهداف مشترک بین امپراتور وقت فرانسه و «تزار روس»، که در مقالات قبلی از منابع "شپینگل" نقل شده است، بار دیگر، این کشور همجوار «غربی» وطن ما، در دشمنی با سرزمین افغان ها، با استعمار برتانیه دست داده، اهداف مشترک رابه پیش می برده اند، برای حفظ منافع «استعماری» انگلیس در نیم قاره هند، تعهدات و عقد نامه های، تجاوز و «حمله» بر افغانستان را، به جانب انگلیس سپرده است.

وقتی به تاریخ نفوذ استعمار انگلیسی در آسیا و افریقا توجه نماییم، «استعمار انگلیسی» در مقایسه به هر قدرت دیگر استعماری غرب، از طریق «حلقات و محافل» مذهبی، بر ضد هر نوع حرکات، بسوی «تجدد» کار گرفته اند. نمونه های زیادی را می توان یاد نمود، درینجا از موقف «اخوان المسلمین مصر» علیه، حکومت «ملی»، جمال عبدالناصر در مصر، قتل «انور سادات» و سایر حرکات و فعالیت های «وهابی» ها درین منطقه، ذکر می شود. در شرایط کشور های آسیائی، منجمله افغانستان و «ایران»، حرکات «تجدد» و تمایلات بسوی غرب، بعضاً از جانب «محافل روینایی» در رأس آنها، «پادشاهان» و «امیران»، براه می افتاد. «استعمار انگلیس» که خواهان رشد این کشورها، در مسیر مشابه، نبوده است، در همه مناطق، از چنین حلقات «مذهبی و روحانی» متعصب و «محافظة کار»، برای جلوگیری از آن، کار می گرفته اند، تا این زمان چنین تصویری بدست می دهد، که کمپنی تجارتي انگلیس در نیم قاره هند، ماهرانه تلاش داشته است، تا به اهداف خویش از طریق مزدوران محلی نیز عمل کند. انگیزه و قوه محرکه اصلی توسعه طلبی استعماری را اهداف اقتصادی تشکیل

می داده است، صرفنظر از آنکه ممکن در تبلیغات خود ها، اینجا و آنجا، در قلمروهای اشغالی دم از اهداف «مُدرنیزم» زده باشند که تقریباً در هیچ یکی از آن مناطق استعماری جامه عملی نپوشانیده اند. خیلی ها علایم نشان می دهد، که پیش آهنگان استعمار انگلیس، بر غنای پالیسی معمول و معروف قدیمی « تفرقه بینداز و حکومت کن» از تجارب مغل و ماقبل آنها چون « هیبتالی ها»، هم چنان بر طرق غارتگرانه آنها، افزوده اند، که بتدریج در «آرشیفهای» آنها نفوذ می نموده است. درین زمانه ها، کم از کم مردم ما ممکن با جوانب وسیع نقشه های استعماری، آشنائی نداشته بوده باشند. جدا ساختن قلمرو ها از پیکر این کشور و تلاشهای علنی و مخفی، آرامش را ازین مردم ربوده است و ضعف های معینی را هم در حیات مردم ما باعث شده اند.

تذکر: هرگاه خوانندگان محترم متمایل باشند که قسمت های قبلی را هم مطالعه کنند، می توانند با اجرای "کلیک" بر عکس، به فهرست "آرشیف" رهنمائی شوند!

ادامه دارد ...



**تذکر:** هرگاه خوانندگان محترم متمایل باشند که قسمت های قبلی را هم مطالعه کنند، می توانند با اجرای "کلیک" بر عکس نویسنده، به

فهرست "آرشیف" ایشان رهنمائی شوند! اداره

